

تقریرات درس خارج فقه حضرت آیت الله

دیاجی اصفهانی (مد ظله العالی)

(درس های 354-361)

درس سیصد و پنجاه و چهارم

بسم الله الرحمن الرحيم

تکفین میت در حال اضطرار

و اما فی حال الاضطرار فیجوز بالجمیع

مرحوم سید فرمودند: تکفین به جلد مردار و به مغضوب جایز نیست (حتی در حال اضطرار نسبت به مغضوب جایز نیست) کذلک تکفین به پارچه نجس و به حریر خالص (ابراشم) و مذهب (طلاکاری شده) و به جلد حیوان غیر مأكول اللحم حتی مو و کُرک آن حیوان، جایز نیست و احوط آن است که از جلد حیوان مأكول اللحم هم نباشد، اکنون می فرماید: در حال اضطرار، تکفین به اینها مانعی ندارد (غیر مغضوب).

ربمال یقال که روایات مانعه اطلاق دارد، اضطرار و غیر اضطرار را شامل می شود (روایات منع تکفین بالنجس و بالحریر و بالمذهب و جلد حیوان) مطلق است.



فانه یقال: روایات و ادله که دلالت دارد بر طهارت کفن ظهور در شرطیت ند ارد، احتمال دارد که تطهیر کفن (یا قرص و اقراص و چیدن و بریدن محل نجاست کفن) واجب نفسی باشد، واجب در واجب باشد نه واجب شرطی. اگر واجب نفسی شد، عند التمكن انجام دهند و عند عدم التمكن و الاضطرار، ساقط می شود، اما تکفین به وجوب خود باقی است، گرچه آن پارچه نجس باشد و ما اگر احتمال هم دادیم اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال. پس نمی توان گفت: دلیل اطلاق دارد و حال اضطرار را نیز شامل می شود و کذالك نسبت به حریر و جلد حیوان غیر مأكول اللحم. علاوه، می توان گفت: ادله اشتراط کفن (به غیر حریر ...) انصراف دارد به صورت تمکن از غیر حریر، چنان که مرحوم شیخ انصاری قائل است. بنابراین، می توانیم به مطلقات که دلالت می کند کفن سه لباس باشد، تمسک می کنیم و می گوئیم حال اضطرار را نیز شامل می شود. البته مغضوب استثنا شده است.

مسألة 5. إذا دار الأمر في حال الاضطرار بين جلد المأكول أو أحد المذكورات يقدم الجلد على الجميع

در حال اضطرار، اگر دوران امر شد بین تکفین به نجس و حریر، (یا مذهب یا جلد حیوان غیر مأكول اللحم)، مقتضی علم اجمالی جمع بین امرین است؛ زیرا اگر از روایات باب استفاده کردیم که طهارت شرط تکفین است، باید میت تکفین بشود به غیر نجس و اگر طهارت شرط نیست، بلکه واجب در واجب است، پس عند التعذر، طهارت ساقط می شود نه اصل تکفین، پس باید میت کفن بشود به آن پارچه نجس و اگر شک داشتیم که آیا طهارت شرط است یا واجب در واجب، علم اجمالی داریم که تکفین یا حصولش واجب است به نجس یا واجب است به غیر حصول نجس. مقتضی علم اجمالی جمع بین اطراف علم است.

دوران امر بین کفن نجس و حریر

و اگر دوران امر بین حریر و بین غیر النجس (مانند مذهب و جلد حیوان غیر مأكول اللحم) غیر حریر مقدم است. چون روایت حسن بن راشد اطلاق دارد، این

روایت دلالت دارد که کفن باید از غیر حریر باشد.^۱
 اگر تمکن از غیر حریر دارد ظاهراً تکفین باید از غیر حریر باشد.
 و اگر دوران امر شد بین مذهب و جلد غیر مأكول اللحم، مخیر است بین آن دو و
 اگر احتمال تعیین داده شود، یا اصل برائت، تعیین نفی می‌شود و تخییر ثابت می‌گردد.
 روایاتی که می‌فرماید: الكفن ثلاثة ائواب، اطلاق دارد و مُذْهَب و غیر مأكول اللحم را
 شامل می‌شود. عند تمکن از اطلاق خارج می‌شویم و می‌گوییم این دو کفن حرام
 است (مذهب و غیر مأكول اللحم). ولکن عند عدم التمكن در حاصل اضطرار مذهب
 و غیر مأكول اللحم جایز است.

مسألة 6. يجوز التكفين بالحرير الغير الخالص بشرط أن يكون الخليط أزيد من الإبريسم على الأحوط

در باب صلوة، حریر خالص ممنوع شده و نمی‌توان با آن نماز خواند و اگر
 ابریشم یا غیر ابریشم مخلوط شود، گرچه ابریشم آن زیادتر باشد نماز صحیح است،
 مگر به قدری ابریشم آن زیاد باشد که در عرف آن لباس را لباس حریر (ابریشمی)
 بگویند که نماز با آن باطل است. به خلاف کفن که اگر خلیط (غیر حریر آن) زیاد
 نباشد، ممنوع شده.

در روایت محمد بن مسلم آمده: «عن محمد بن عیسی بن عبید عن القاسم بن یحیی
 عن جده الحسين بن راشد عن أبي بصير عن أبي عبد الله × قال حدثني أبي عن جده عن
 آباءه × أن أمير المؤمنين × قال لا تجمروا الأكفان و لا تمسحوا أمواتكم بالطيب إلا
 الكافور فإن الميت بمنزلة المحرم».^۲

و چنان‌که حریر بر محرم حرام است و مقتضی عموم منزله آن است که پوشانیدن
 حریر به میت حرام باشد.

الميت بمنزلة المحرم

و فيه اشكال؛ زیرا اگر عموم منزلت باشد، باید تغطیه الرأس (پوشانیدن سر) و
 تغطیه الرجل (پوشانیدن پا) به جوراب و غیره که بر محرم حرام است بر میت نیز

^۱. وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۴۵، باب ۲۳ من ابواب التکفین.

^۲. وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۱۸، باب ۶ من ابواب التکفین.

باشد. علاوه، در سند روايت، محمد بن سنان و احمد بن محمد كوفي و ابى جمهور و جمهور وجود دارند كه از نظر علم رجال ضعيف هستند.

و روايت حسين بن عماره: «عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي مَالِكٍ الْجُهَنِيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُمَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ × قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ اشْتَرَى مِنْ كِسْوَةٍ الْبَيْتِ شَيْئًا هَلْ يُكْفَنُ بِهِ الْمَيِّتُ قَالَا لَا»^۱.

و چون پرده كعبه هميشه حرير بوده ممنوع شده.

و فيه اشكال: زيرا اولاً حسين بن عماره توثيق ندارد و ثانياً معلوم نيست به خاطر حرير بودنش ممنوع شده باشد، شايد به خاطر احترام كعبه است؛ زيرا در معرض نجاست است، ممكن است از ميت چيزى بيرون آيد و پرده را نجس كند.

روايت حسن بن راشد: «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ رَاشِدٍ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ ثِيَابٍ تُعْمَلُ بِالْبَصْرَةِ - عَلَى عَمَلِ الْعَصَبِ الْيَمَانِيِّ مِنْ قَزٍّ وَقَطْنٍ هَلْ يَصْلُحُ أَنْ يُكْفَنَ فِيهَا الْمَوْتَى قَالَ إِذَا كَانَ الْقَطْنُ أَكْثَرَ مِنَ الْقَزِّ فَلَا بَأْسَ»^۲.

و فيه اينكه اصحاب از اين روايت اعراض كرده اند؛ زيرا مدلولش آن است كه اگر حرير و غير حرير مساوى باشند تكفين جايز نباشد و حال آنكه چنين فتوايى صادر نشده است. علاوه، حسن بن راشد مردد بين ثقه و ضعيف است و معلوم نيست كدام است. حسن بن راشد بغدادى از اصحاب امام جواد و امام هادى^۳ و هو الموثق.

حسن بن راشد مولى المنصور (در زمان بنى عباس) ضعيف است، همچنين حسن بن راشد طفاوى) كه نجاشرى او را تضعيف مى كند.

مسألة 8. كفن الزوجة على زوجها

موثقة السكونى: «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغْبِرَةِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي زِيَادٍ السَّكُونِيِّ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ أَمِيرَ

^۱. وسائل الشيعه، ج ۳، ص ۴۴، باب ۲۲ من ابواب التكفين.

^۲. وسائل الشيعه، ج ۳، ص ۴۵، باب ۲۳ من ابواب التكفين.

المؤمنين × قَالَ عَلَى الزَّوْجِ كَفَنُ امْرَأَتِهِ إِذَا مَاتَتْ»^۱

و سکونی اموی (غیر امامی) الا انه موثق و به این خاطر صحیحه نیست؛ زیرا شیخ در کتاب عده او را توثیق می کند به این خاطر موثقه است.

صدوق بطریقه الصحیح: «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُعْبِرَةِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي زِيَادٍ السَّكُونِيِّ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ × قَالَ عَلَى الزَّوْجِ كَفَنُ امْرَأَتِهِ إِذَا مَاتَتْ»^۲

ولکن صاحب حدائق اشکال نموده و فرموده: ذیل روایت از خود صدوق است نه از امام × و حتی با احتمال زیاد قابل اعتماد نیست فالروایة مرسله. و فیه اینکه کلمه واو عاطفه آورده (و قال) و اگر کلام امام × نبود و او نمی آورد، علاوه روایت سکونی نیز وجود دارد.

^۱ . وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۵۴، باب ۳۲ من ابواب التکفین.

^۲ . وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۵۴، باب ۳۲ من ابواب التکفین.



درس سید و پنجاه و پنجم

بسم الله الرحمن الرحيم

مسألة 8. كفن الزوجة على زوجها

موثقة السكوني: «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي زِيَادٍ السَّكُونِيِّ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ^١ قَالَ عَلَى الزَّوْجِ كَفَنُ امْرَأَتِهِ إِذَا مَاتَتْ».

مرحوم شیخ در کتاب عده سکونی را (گرچه اموی و غیر امامی بوده) توثیق می کند و چون غیر امامی بوده، روایتش صحیح نیست، بلکه موثقه است.

روایت دیگر، مرحوم صدوق بطریقه الصحيح: «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي زِيَادٍ السَّكُونِيِّ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ^٢ قَالَ عَلَى الزَّوْجِ كَفَنُ امْرَأَتِهِ إِذَا مَاتَتْ».

صاحب حدائق فرموده: ذیل روایت از کلمات صدوق است که به صورت ارسال از امام ^٢ نقل می کند، پس جزء مراسل مرحوم صدوق می شود، دنباله روایت نیست.

كفن الزوجة على زوجها

و فيه اشكال: اگر جمله اخیر صدوق بود چرا گفت: (قال) و او عاطفه دارد قاعدتاً باید و او آورده نشود کلمه و او عاطفه قرینه می شود که هر دو جمله یک روایت است نه دو روایت الا اینکه در طریق صدوق به ابن محبوب محمد بن موسی بن المتوکل وجود دارد که توثیق نشده است، گرچه علامه در خلاصه، او را توثیق نموده، و لکن چون فاصله بین علامه در و این روایت طویل است نمی توان به توثیقات علامه اعتماد نمود. به علاوه، ممکن است در روایت کفن بسکون فاء باشد به معنای تکفین نه کفن به فاء، اسم معنا است نه اسم ذات، مگر بگویی اولی (ثمن الکفن من جمیع المال) قرینه است که در جمله ثابتته نیز کفن اسم ذات است نه اسم معنا. البته، در صورتی که

^١. وسائل الشیعه، ج ٣، ص ٥٤، باب ٣٢ من ابواب التکفین.

^٢. وسائل الشیعه، ج ٣، ص ٥٤، باب ٣٢ من ابواب التکفین.

یک روایت باشد نه دو روایت.

**و لو مع يسارها من غير فرق بين كونها
كبيرة أو صغيرة أو مجنونة أو عاقلة حرة أو
أمة مدخولة أو غير مدخولة د ائمة أو منقطعة
مطيعة أو ناشزة**

روایات باب، اطلاق دارد بنابراین، گرچه زوجه صاحب مال باشد کفن او به عهده شوهرش می باشد. بنابراین، روایت (کفن الزوجة على زوجها) روایت (ان الكفن يخرج من اصل المال) را تخصیص می زند. پس در غیر زوجه باید مخارج را از اصل مال برداشت، اما زوجه، کفنش را باید از مال شوهر برداشت و از آنجایی که موثقه سکونی و روایت صدوق اطلاق دارد همه اقسام زوجه را شامل می شوند و کفن زوجه بر زوج او می باشد حتی اگر زوجه منقطعه یا ناشزه باشد.

کفن الزوجة الناشزة المنقطعة

و يمكن ان يقال که نفقه زوجه ناشزه و منقطعه واجب نیست، چطور بعد الحیات، کفن آنها بر زوج واجب باشد و اگر روایت (کفن الزوجة على زوجها) با روایت (لا نفقة للناشزة و المنقطعة) تعارض می کند، باید به اصل برائت با روایاتی که می فرماید: «الكفن يخرج من اصل المال» تمسک پیدا کنیم.

الكفن المطلقة الرجعية و البائنه

بل و كذا المطلقة الرجعية دون البائنة

اگر مطلقه رجعیه در زمان عده طلاق بمیرد، کفن او به عهده شوهرش می باشد؛ زیرا او در حقیقت زوجه اش می باشد و لذا بر صیغه طلاق زوج، ترتیب اثر داده نمی شود، مگر بعد از انقضای عده و مخارج مطلقه رجعیه در زمان عده بر عهده زوج است، چنان که در بیع صرف و سلم و در هبه با خواندن صیغه ترتیب اثر داده نمی شود مگر بعد القبض و الاقباض. امام × فرمود: «إذا انقضت عدتها فقد بانت»^۱. طلاق بائن آن است که مرد بعد از طلاق نمی تواند بدون عقد به آن زن رجوع کند و آن بر شش قسم است:
۱. طلاق زنی که نه سالش تمام نشده.

^۱. وسائل الشیعه، ج ۲۲، ص ۱۰۳، باب ۱ من ابواب اقسام الطلاق.



۲. طلاق زنی که یائسه باشد.
۳. طلاق زنی که شوهرش بعد از عقد با او نزدیکی نکرده باشد.
۴. اگر سه طلاقه شود.
۵. طلاق خلع و مبارات.
۶. طلاق حاکم شرع، شوهر نه حاضر است با زن زندگی کند و نفقه دهد و نه طلاق می دهد، حاکم او را طلاق می دهد.

من اتلف مال الغير فهو له ضامن و كذا في الزوج لا فرق بين الصغير و الكبير- و العاقل و المجنون فيعطي الولي من مال المولى عليه

شوهر صغیر هم باشد ولی او باید کفن زوجه اش را از مال طفل بردارد.
يمكن ان يقال: که حدیث رفع «رَفَعَ الْقَلَمَ عَنِ التَّسْعَةِ عَنِ الصَّبِيِّ حَتَّى يَحْتَلِمَ وَ عَنِ
الْمَجْنُونِ حَتَّى يُفِيْقَ»^۱

دلاله دارد که تکلیف و وضع از طفل برداشته شده اطلاق دارد احکام تکلیفیه و
وضعیه را شامل می شود الا ما خرج بالدلیل مانند ضمان (من اتلف مال الغير فهو له
ضامن)^۲ و مانند جنابت و دخول الحشفه چه واطی باشد و چه موطوء، بعد از بلوغ،
غسل جنابت بر او لازم است، پس اطلاق معتبره سکونی شامل طفل نمی شود.
ان قلت: کفن زوجه مانند سایر دیون طفل است که ولی او باید بپردازد.
قلت: سایر دیون اگر پرداخت نشد به ورثه می رسد و حق طلبکاری دارند، لکن
کفن زوجه چنین نیست و لذا اگر زوجه را بدون کفن دفن کردند امر به تکفین او
ساقط می شود.

كفن الزوجه علي زوجها مع شروط مسألة 9. يشترط في كون كفن الزوجة على الزوج أمور أحدها يساره بأن يكون له ما يفي به أو بيعه زائدا عن مستثنيات الدين و إلا فهو أو البعض الباقي في مالها.

^۱. وسائل الشيعه، ج ۱، ص ۴۵، باب ۴ من ابواب مقدمة العبادات.
^۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۸۸، باب ۱ من ابواب كتاب الغصب.

و الا كفن يا بعض آن، آنهائي را كه شوهر نمى تواند تهيه كند در مال زوجه است).
الثاني عدم تقارن موتها . الثالث عدم
مجبورية الزوج قبل موتها بسبب الفلوس . الرابع
أن لا يتعلق به حق الغير من رهن أو غيره .
الخامس عدم تعيينها الكفن بالوصية

درس سید و پنجاه و ششم

بسم الله الرحمن الرحيم

مسألة 11. إذا مات الزوج بعد الزوجة و كان له ما يساوي كفن أحدهما قدم عليها - حتى لو كان وضع عليها فينزع منها إلا إذا كان بعد الدفن.

مرحوم سید فرمود: کفن زوجه به عهدهٔ زوج است، اکنون می فرماید: اگر زوجه به کفن زوج پوشانند سپس قبل از دفن زوجه، زوج از دنیا رفت و چیزی از اموال دنیا نداشت، باید کفن را از بدن زوجه بیرون آورند و به شوهر بیوشانند؛ زیرا کفن هنوز در ملک زوج باقی است طبیعی کفن به ذمه زوج است نه فرد (اگر کفن را به فتح فاء بخوانیم و اسم ذات باشد) و اما اگر اسم معنا باشد (بسکون فاء) که مسئله خیلی روشن است؛ زیرا تکفین به عهدهٔ شوهر است نه خود کفن.

تقديم زوج بر زوجه در تکفین

به دلیل اینکه شوهر می تواند آن کفن اول را بردارد و کفن دیگری به زوجه اش بیوشاند و همچنین اگر بدن زوجه را سیل و باران و ... برد کفن باقی ماند، این کفن به ورثه آن زن نمی رسد، بلکه در ملکیت شوهر باقی است (چنان که در مسئله ۱۴ خواهد آمد) علاوه، ممکن است روایت (کفن الزوجه علی الزوج) اسم معنا باشد بسکون فاء نه اسم ذات به فتح فاء و کفن بسکون الفاء تکفین به یک معنا می باشند تجهیز میت به عهدهٔ شوهر است نه پارچه کفن مگر بگویی جملهٔ اولی (ثمن الکفن من جمیع المال) قرینه می شود بر اینکه در جملهٔ (کفن الزوجه علی الزوج) اسم ذات است نه اسم معنا. البته اگر یک روایت باشد، ولی محتمل است این دو جمله دو روایت باشد.

کفن غیر الزوجه من الاقارب

مسألة 13. کفن غیر الزوجة من أقارب الشخص

لیس علیه و إن كان ممن يجب نفقته عليه بل في مال الميت و إن لم يكن له مال يدفن عاريا

کفن زوجه فقط بر زوج لازم است، لکن اقارب و خویشان، گرچه واجب النفقه باشد (مانند والدین و اولاد و عیال) بر انسان واجب نیست. البته نفقه زوجه حق است و نفقه والدین حکم و لذا زوجه می تواند طلب کاری کند و نفقه خود را از شوهر بگیرد و لکن والدین نمی توانند، فرزندشان فقط حکم تکلیفی را رعایت نکرده و گناه انجام داده؛ زیرا نفقه آنان را نداد، و لکن نسبت به زوجه، اگر زوج نفقه نداد، حق او را ضایع نموده و لذا زوجه می تواند مطالبه حق کند.

ربما يقال که اگر نفقه (والدین و...) بر انسان واجب باشد کفن او نیز واجب است، چنانکه در روایت صحیحہ عبدالرحمن آمده است که امام × اعطای زکات را بر زوجه و والدین و ولد و مملوکه و نحوهم منع می کند و در مقام علت می فرماید «لأنهم عیاله و یلازمونه».^۱

این جمله «لأنهم عیاله و یلازمونه». حیات و ممات هر دو را شامل می گردد. بنابراین، فرمایش سید که فرمود «و ان لم له مال يدفن عاريا» خلاف احتیاط است.

مسألة 15. إذا كان الزوج معسرا كان كنفها في تركتها فلو أيسر بعد ذلك ليس للورثة مطالبة قيمته.

اگر زوج نادار (فقیر) بود کفن زوجه اش به عهده خودش می باشد، اگر بعد از مدتی شوهر وضع مالی اش خوب شد، ورثه آن زن نمی توانند مطالبه قیمت کفن را بکنند؛ زیرا کفن ملک میت نبود تا به ورثه او منتقل شود و اگر دیه میت به ورثه منتقل می شود به خاطر دلیل خاص است.

در موثقه اسحاق بن عمار بن جعفر آمده است از پیامبر^۱ که فرمود: «إذا قُلت دية العمد قصارت مالا متي ميراث كسائر الاموال».^۲

معلوم می شود دیه مال میت می شود و به ورثه می رسد؛ زیرا هنگامی که دیه مال

^۱. وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۲۴۰، باب ۱۳ من ابواب المستحقین للزکاة.

^۲. وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۴۱، باب ۱۴.

میت شد، یا باید آن مال را به اجنبی داد یا به ورثه.

اولی الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله

مقتضی آیه شریفه: «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ»^۱. آن است که اموال میت به ورثه می رسد. بنابراین، اگر (کفن) را اسم معنا بگیریم که معلوم است پارچه کفن مال زوجه نمی شود تا به ورثه او منتقل شود و اگر اسم ذات بگیریم (بفتح فاء، کفن) دلیلی بر انتقال به ملکیت زوجه نداریم؛ زیرا اگر این کفن را از مال خود زوجه برداشتند یا متبرعی آمد و این کفن را داد، آیا ذمه زوج مشغول است؟ قطعاً مشغول نیست.

مسألة 16. إذا كفنها الزوج فسرقه سارق وجب عليه مرة أخرى بل و كذا إذا كان بعد الدفن على الأحوط

مسألة 17. ما عدا الكفن من مؤن تج هيز الزوجة ليس على الزوج على الأقوى و إن كان أحوط

اگر زوج و زوجه خود را کفن کرد و قبل از دفن آن کفن دزدیده شد، اگر کفن او را بردند، مشکوک الوجوب است و معلوم نیست چیزی بر زوج واجب باشد؛ زیرا مأمور به مولا را قبل از دفن انجام داد، اما سایر مخارج و تکلفات بر شوهر نیست کفن و سایر تجهیزات به عهده خود فرد است از مال خود میت باید برداشته شود، فقط نسبت به کفن، چون دلیل خاص داریم از این قاعده کلیه خارج شده ایم.

يؤخذ القدر الواجب من الكفن من أصل المال

مسألة 19. القدر الواجب من الكفن يؤخذ من أصل التركة في غير الزوجة و المملوك مقدا على الديون و الوصايا و كذا القدر الواجب من سائر المؤن من السدر و الكافور و ماء الغسل و قيمة الأرض بل و ما يؤخذ من الدفن في الأرض المباحة و أجرة الحمال و الحفار و نحوها في صورة الحاجة إلى المال و أما الزائد عن

^۱ . انفال / ۷۵.

القدر الواجب في جميع ذلك فموقوف علي إجازة الكبار من الورثة في حصتهم إلا مع وصية الميت بالزائد مع خروجه من الثلث أو وصيته بالثلث من دون تعيين المصروف كلا أو بعضا فيجوز صرفه في الزائد من القدر الواجب

قدر واجب کفن از اصل مال میت برداشته می شود و همچنین قدر واجب از سایر تجهیزات، مانند سدر و کافور و آب غسل و زمین و اجرت حمال و حفار ...
 ۱. دلیل اینکه مؤنه و مخارج تجهیزات میت باید از مال خود میت باشد السیره الجاریه بین المسلمین.

۲. سکوت اخبار بیانیه (که امام × در مقام بیان بوده) و مع ذلك ساکت بوده از مسئله محل تجهیزات، معلوم می شود محل مخارج همان اموال میت است.
 موثقه فضیل: «مُحَمَّدُ بْنُ أَحْسَنَ بْنِ إِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ يُونُسَ الْكَاتِبِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى × فَقُلْتُ لَهُ مَا تَرَى فِي رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِنَا يَمُوتُ وَ لَمْ يَتْرِكْ مَا يَكْفِنُ بِهِ أَشْتَرِي لَهُ كَفَنَهُ مِنَ الزَّكَاةِ فَقَالَ أَعْطِ عِيَالَهُ مِنَ الزَّكَاةِ قَدْرَ مَا يُجَهِّزُونَهُ فَيَكُونُونَ هُمُ الَّذِينَ يُجَهِّزُونَهُ قُلْتُ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَكَدٌ وَ لَا أَحَدٌ يَقُومُ بِأَمْرِهِ فَأَجْهَرُهُ أَنَا مِنَ الزَّكَاةِ قَالَ كَانَ أَبِي يَقُولُ إِنَّ حُرْمَةَ بَدَنِ الْمُؤْمِنِ مِثْنًا كَحُرْمَتِهِ حَيًّا فَأَوَارِ بَدَنَهُ وَ عَوْرَتَهُ وَ جَهِّزْهُ وَ كَفِّنْهُ وَ حَنْطْهُ وَ اخْتَسِبْ بِذَلِكَ مِنَ الزَّكَاةِ وَ شَبِّعْ جَنَازَتَهُ»

این روایت دلالت دارد کهاگر برای میت مال نیست، او را از زکات تجهیز کند و مخارج کفن و دفن او را از زکات تأمین کنند.
 سؤال راوی گرچه از کفن است، لکن جواب امام × صریح است در اعم از کفن و لوازم تجهیز.

مفهوم روایت آن است که اگر مال دارد از مال خودش باید تجهیز بشود.
و أما الزائد عن القدر الواجب في جميع ذلك فموقوف علي إجازة الكبار من الورثة في حصتهم

مستحبات کفن، مانند عمامه و ران پیچ و ...، مانند برد یمانی، قطن ، حیره و ...

(الافضل الافراد).

مرحوم شیخ انصاری فرموده: فرد فاضل و دنی دو کفن وجود دارد افضل الافراد را اگر ولی تهیه کند ضرر به وارث و دُیان زده و باید احتیاط کند و متعارف را تهیه کند (مانند جلواری برای کفن و...) و همچنین نسبت به مدفن میت . پس باید کفن را متعارف و لایق به شأن میت تهیه بشود؛ زیرا اگر میت مال نداشته باشد، کفن متعارف را از زکات برمی دارند (و لازم نیست کفن دانی باشد، بلکه متعارف لایق به شأن میت جایز است از زکات برداشته شود) ممکن است از اشراف و علماء و ... باشد باید مطابق شأنش برداشته شود (لانه حرمة المؤمن میتاً کحرمة حياً)

سیصد و پنجاه و هفتم

تکفین المیت

كان تركة الميت متعلقاً لحق الغير

مسألة 21. إذا كان تركة الميت متعلقاً لحق الغير مثل حق الغرماء في الفلوس و حق الرهانة و حق الجنایة ففي تقديمه أو تقديم الكفن إشكال فلا يترك مراعاة الاحتياط

اگر اموال میت مورد تعلق حق غیر باشد، مثل طلبکار با آنکه مالش را رهن (وثیقه قرض) گذاشته و مورد تعلق حق مرتهن است یا اگر عبدی دارد، عبدش جنایتی کرده، آیا می‌توان از این اموالی که مورد حق دیگران است، کفن میت را خارج کرد، آیا جایز است (عبد جانی را که مملو کمیت بوده) بفروشند و از پول آن کفن تهیه کند.

فیه اشکال: البته حق غرما و حق رهانت به مالیت مال تعلق می‌گیرد و عین مال در ملکیت مالک باقی است، اما حق جنایت به عین مال (مانند عبد جانی) تعلق می‌گیرد. بنابراین، مجنی علیه با ولی او می‌تواند عبد را بگیرد و عبد خود قرار دهد یا او را بفروشد و دیه را بردارد.

اگر میت مدیون باشد

فرع: اگر میت مدیون باشد، کفن او را می‌توان از اموالش برداشت نصاً و اجماعاً و این تقدیم کفن بر دین (قرض) به دلالت التزام دلالت دارد که بر متعلق حق غرما و حق الرهانه مقدم است و این ملازمه عرفیه است و می‌توان آن متاعی را که مورد تعلق حق غرما و حق رهن شده، فروخت. بله، البته عبد را چون مورد تعلق حق مجنی علیه است، پس نباید او را هم بفروشند.

جواز تکفین المیت المؤمن من الزکوة

مسألة 22. إذا لم يكن للميت تركة بمقدار الكفن فالظاهر عدم وجوبه على المسلمين لأن الواجب الكفائي هو التكفين لا إعطاء الكفن لكنه أحوط و إذا كان هناك من سهم سبيل الله من

الزكاة فالأحوط صرفه فيه و الأولى بل الأحوط أن تعطى لورثته حتى يكفونه من مالهم إذا كان تكفين الغير لميتهم صعبا عليهم

اگر برای میت مالی نمانده که بتوانند او را کفن کنند بر مسلمانان تکفین آن میت واجب نیست؛ زیرا واجب بر مسلمین، تکفین است نه کفن.
دلیل: اصل و نص و اجماع، ولكن احتیاط طریق نجات است.
در روایت فضل بن یونس آمده است که امام هفتم × فرمود: «... وَ عَوْرَتُهُ وَ جَهْزُهُ وَ كَفْنُهُ وَ حَنْطُهُ وَ احْتِسَابُ بِذَلِكَ مِنَ الزَّكَاةِ وَ شَيْعُ جَنَازَتِهِ».^۱

و الأولى بل الأحوط أن تعطى لورثته يكفونه من مالهم

در روایت فضل بن یونس آمده بود که امام × فرمود: «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ يُونُسَ الْكَاتِبِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى × فَقُلْتُ لَهُ مَا تَرَى فِي رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِنَا يَمُوتُ وَ لَمْ يَتْرُكْ مَا يَكْفِنُ بِهِ أَشْتَرِي لَهُ كَفْنَهُ مِنَ الزَّكَاةِ فَقَالَ أَعْطِ عِيَالَهُ مِنَ الزَّكَاةِ قَدْرًا مَا يُجَهِّزُونَهُ».^۲

جواز تغطية رأس الميت المحرم

مسألة 23. تكفين المحرم كغيره فلا بأس بتغطية رأسه و وجهه فليس حالهما حال الطيب في حرمة تقريبه إلى الميت المحرم

اگر در حال احرام بمیرد، پوشانیدن سر و صورت او مانعی ندارد (گرچه در زمان حیاتش در حال احرام جایز نبود) لكن بعد از ممات واجب است او را کفن کنند و یکی از لباس های کفن (ثوب شامل؛ ازار و...) است که باید همه بدنش را بپوشاند . البته، معلوم باشد که طیب (بوی خوش) نباید به میت محرم زد.
در موثقه سماعه آمده: «الْمُحْرِمُ يَمُوتُ قَالَ يُغَسَّلُ وَ يُكْفَنُ بِالثِّيَابِ كُلِّهَا يُصْنَعُ بِهِ كَمَا يُصْنَعُ بِالْمُحِلِّ غَيْرَ أَنَّهُ لَا يَمَسُّ الطَّيِّبَ».^۳

فصل في النوط

و هو مسح الكافور على بدن الميت يجب مسحه

۱. وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۵۵، باب ۳۳ من ابواب تجهيز المؤمن.

۲. وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۵۵، باب ۳۳ من ابواب تجهيز المؤمن.

۳. وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۵۰۳، باب ۱۳ من ابواب غسل الميت.

على المساجد السبعة و هي الجبهة و اليدان و
الركبتان و إبهاما الرجلين و يستحب إضافة
طرف الأنف إليها أيضا بل هو الأحوط و الأحوط أن
يكون المسح باليد بل بالراحة.

حنوط اسم است برای آن طیب مخصوص کافور که بر مواضع هفت گانه میت
می ماند.

سحور اسم است برای آنچه در سحر می خورد.

وضوء اسم است برای آنجا که از آن وضو می سازد.

وقود اسم است برای آتش گیره و آتش زنه.

یکی از واجبات آن است که مقداری کافور بر مواضع هفت گانه میت مالیده شود
(پیشانی، کف دو دست، سر دو زانو و سر دو انگشت پا).

موتقه عبدالرحمن: «حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْكِنْدِيِّ عَنِ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ
الْمِثَمِيِّ عَنِ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ
الْحَنُوطِ لِلْمَيْتِ قَالَ اجْعَلْهُ فِي مَسَاجِدِهِ»^۱

مراد از مساجد مواضعی است که در حال سجده روی زمین قرار می گیرد . در
برخی از روایات (جعل الكافور) آمده و در برخی (مسح المواضع) و در برخی
(وضع) آمده و در برخی (جعل) آمده.

روایت یونس امر به جعل کافور است بر پیشانی میت و امر به مسحه علی
مفاصله.

مستحبات: زیر بغل، سینه، جایگاه قلاده، منتهی رانها، باطن قدمها، جاهایی که
چرک و کثافت جمع می شود، ظاهر کفیه و باطن قدمیه.

شروط الكافور

و يشترط في الكافور أن يكون طاهرا مباحا
جديدا فلا يجزي العتيق الذي زال ريحه و أن
يكون مسحوقا

باید کافور مباح باشد؛ زیرا ممکن نیست شیء مغضوب مأموریه قرار گیرد،
چنان که در کفن و آب غسل چنین است و باید نرم و کوبیده باشد که بتوان آن را به

^۱ . وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۳۶، باب ۱۶ من ابواب التکفین.

مواضع سبعة مالید.

عدم جواز تحنيط الميت المحرم قبل اتيانه بالطواف

مسألة 1. لا فرق في وجوب الحنوط بين الصغير والكبير و الأنثى و الخنثى و الذكر و الحر و العبد نعم لا يجوز تحنيط المحرم قبل اتيانه بالطواف كما مر و لا يلحق به التي في العدة و لا المعتكف و إن كان يحرم عليهما استعمال الطيب حال الحياة

چون روایات باب تحنيط اطلاق دارد فرقی بین رجل و انثی ... نیست و دربارهٔ مُحرم وارد شده «من مات محرماً لا يجوز قرب الطيب منه» اما متوفی عنها زوجها که در عدهٔ وفات است، گرچه استعمال طیب برای آن حرام است، اما اگر بمیرد حنوط باید بشود.

مسألة 2. لا يعتبر في التحنيط ق صد القرية فيجوز أن يباشره الصبي المميز أيضا

چون قصد قربت احتیاج به دلیل دارد و در حنوط دلیلی نرسیده . بنابراین، قصد قربت لازم ندارد. البته در تغسیل و صلوة علی الميت دلیل آمده و چون قصد قربت ندارد، اگر صبی ممیز هم انجام دهد مانعی ندارد، چون مباشرت شرط نیست . البته، توصلی بودن دلیل نمی شود بر اینکه مباشرت شرط نیست.

بعض واجبات تعبدی است و مباشرت شرط نیست، مانند ادای زکات بعض واجبات توصلی است و مباشرت شرط است، مانند رد سلام. در مانحن فیه مکلف باید تحنيط کند؛ زیرا قلم از صبی و مجنون برداشته شده است.

حنوط مقدار الكافور للتحنيط

مسألة 3. يكفي في مقدار كافور الحنوط المسمى و الأفضل أن يكون ثلاثة عشر درهما و ثلث تصير بحسب المثاقيل الصيرفية سبع مثاقيل و حمصتين إلا خمس الحمصة.

چون در روایت آمده که «تحنيط رسول الله ١ كان ثلاثة عشر درهماً و ثلثاً»^١ فيه: روایت ضعیفه است، لکن من باب الرجاء مانعی ندارد ولکن می توان گفت

^١ . وسائل الشیعه، ج ٣، ص ١٣، باب ٢ من ابواب التکفین.

استحباب.

خبر ابی هاشم: «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ إِنَّ
جَبْرَيْلَ أْتَى النَّبِيَّ ص بِأَوْقِيَّةٍ كَافُورٍ مِنَ الْجَنَّةِ -
وَالْأَوْقِيَّةُ أَرْبَعُونَ دِرْهَمًا فَجَعَلَهَا النَّبِيُّ ص ثَلَاثَةَ
أَثْلَافٍ ثُلُثًا لَهُ وَ ثُلُثًا لِعَلِيِّ وَ ثُلُثًا لِفَاطِمَةَ»^۱

و اگر چهل درهم تقسیم بر سه شود همان سیزده درهم و ثلث می شود.

^۱ . وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۱۴، باب ۳ من ابواب التکفین.

درس سید و پنجاه و هشتم

بسم الله الرحمن الرحيم

مسألة 3. يكفي في مقدار كافور الحنوط المسمى

مشهور قائلند که کافور برای حنوط به مقداری که اسم کافور بر آن صدق کند کافی است، دلیل بر کلام مشهور اطلاق بعض روایات است. علاوه، اصالة البرائة عن الزائد عن المسمى جاری می شود، اطلاق بعض روایات مانند موثقه عبدالرحمن: «حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ الْكِنْدِيِّ عَنِ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْمَيْمَنِيِّ عَنِ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْحَنُوطِ لِلْمَيْتِ قَالَ اجْعَلْهُ فِي مَسَاجِدِهِ»^۱

از این روایت به خوبی استفاده می شود که حنوط به مقدار مسمى کافی است.

حنوط مقدار کافور برای تحنيط

اما روایت عبدالرحمن بن ابی نجران که از بعض رجالش از ابی عبدالله ع نقل فرمود: «اقل ما يجزى من الكافور للميت مثقال و نصف» و روایت همان عبدالرحمن از امام شد: «اقل ما يجزى من الكافور للميت مثقال».

این دو روایت نمی توانند مطلقات را تخصیص بزنند؛ زیرا مرسله هستند.

بعد مرحوم سید می فرماید: افضل آن است که کافور به مقدار سیزده درهم و یک سوم درهم باشند که تقریباً به حسب مثقال صیرفی هفت مثقال و دو نخود، مگر یک پنجم نخود کمتر و چون هر مثقال شرعی $\frac{3}{4}$ مثقال صیرفی است و $\frac{1}{4}$ کمتر است از

مثقال صیرفی به حسب مثقال شرعی، نه مثقال و $\frac{1}{3}$ مثقال می شود

و الأقوى أن هذا المقدار لخصوص الحنوط

این مقدار که گفته شد، مخصوص حنوط است نه برای حنوط و غسل و خوب

^۱. وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۳۶، باب ۱۶ من ابواب التکفین.

اسرت، حنوط به مقدار مثقال شرعی باشد و بهتر آن است که به مقدار چهار درهم و بهتر آن است که به مقدار چهار مثقال شرعی باشد.

سقوط وجوب تحنيط

مسألة 4. إذا لم يتمكن من الكافور سقط وجوب الحنوط و لا يقوم مقامه طيب آخر نعم يجوز تطيبه بالذريرة لكنها ليست من الحنوط و أما تطيبه بالمسك و العنبر و العود و نحوها و لو بمزجها بالكافور فمكروه بل الأحوط تركه

اگر کافور پیدا نشد یا تمکن نبود از پیدا کردن کافور، وجوب حنوط ساقط می‌شود و هیچ طیب دیگری قائم مقام آن نمی‌شود. بله، میت را به ذریره (که یک گیاه معینی است که آن می‌کوبند و بر میت می‌پاشند) معطر کردن مستحب است، اما معطر رکدن میت را به مسک و عنبر و عود و امثال آنها، گرچه با کافور مخلوط کنند، مکروه است و احوط آن است که ترک شود. در این رابطه به روایاتی استدلال شده است.

لا تمسحوا موتاكم بالطيب

... تطيبه بالذريرة لكنها ليست من الحنوط و أما تطيبه بالمسك و العنبر و العود و نحوها و لو بمزجها بالكافور فمكروه بل الأحوط تركه

در این رابطه (کراهت معطر کردن میت به عطریات) روایاتی وارد شده که از نظر سند یا دلالت ضعیفند.

منها روایت محمد بن مسلم: «عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْكُوفِيِّ عَنْ ابْنِ جُمُهورٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانَ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ وَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ × قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ × لَا تُجْمَرُوا الْأُكْفَانَ وَ لَا تَمْسَحُوا مَوْتَاكُمْ بِالطَّيِّبِ إِلَّا الْكَافُورَ فَإِنَّ الْمَيِّتَ بِمَنْزِلَةِ الْمُحْرَمِ»^۱.

تجمیر عبارت است از قرار دادن چیزی را در آتش برای تبخیر و بخار کردن و نزدیک کردن آتش به میت مورد نهی قرار گرفته است و سند این روایت ضعیفه است

^۱ . وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۱۸، باب ۶ من ابواب التکفین.

به خاطر قاسم به یحیی و جد او حسن بن راشد و هری آنها ضعیفند.
و منها روایت یعقوب بن یزید: «عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ × قَالَ لَا يُسَخَّنُ لِلْمَيِّتِ الْمَاءُ لَا تُعَجَّلُ لَهُ النَّارُ وَلَا يُحْنَطُ بِمِسْكِ»^۱.

و این روایت نیز به خاطر سهل بن زیاد، ضعیف است.
روایاتی که در این باره وارد شده ضعیف هستند، مگر از باب تسامح در ادله سنن (در صورتی که مکروهات را نیز شامل شود). گفته شود که قرب طیب به میت مکروه است.

به علاوه، در بعض روایات وارد شده که میت محرم و غیر محرم مانند یکدیگرند، مگر اینکه میت محرم را نباید طیب به آن زد و استعمال کرد، مگر کافور، مفومش آن است که میت غیر محرم را معطر کردن مانعی ندارد.

الصلوة على الميت

يجب الصلاة على كل مسلم من غير فر
العادل و الفاسق و الشهيد و غيرهم حتى
المرتكب للكبائر بل و لو قتل نفسه عمدا - و لا
يجوز على الكافر بأقسامه حتى المرتد فطريا -
أو مليا مات بلا توبة و لا تجب على أطفال
المسلمين إلا إذا بلغوا ست سنين.

نماز بر هر میت مسلمانی واجب است، گرچه گناه کار باشد.

روایت طلحه بن زید: «عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَخْبُوبٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزَمٍ عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ × عَنْ أَبِيهِ × قَالَ صَلَّى عَلَى مَنْ مَاتَ مِنْ أَهْلِ الْقَبْرِ وَ حِسَابُهُ عَلَى اللَّهِ»^۲.

«وَعَنْهُ عَنِ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِي هَمَّامٍ إِسْمَاعِيلَ بْنِ هَمَّامٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ غَزْوَانَ السَّكُونِيِّ عَنْ جَعْفَرٍ × عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ × قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى عَلَى الْمَرْجُومِ مِنْ أُمَّتِي وَعَلَى الْقَتْلِ نَفْسَهُ مِنْ أُمَّتِي لَا تَدْعُوا أَحَدًا مِنْ أُمَّتِي بِلَا

^۱ . وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۱۸، باب ۶ من ابواب التکفین.

^۲ . وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۱۳۳، باب ۳۷ من ابواب صلاة الجنائز.

صَلَاةً.^۱

و عمل اصحاب جابر ضعف این دو روایت است:

ولا يجوز على الكافر باقسامه

در خبر صالح بن کیسان از احتجاج طبرسی آمده که معاویه به امام حسین گفت :
ما حجر بن عدی و... پیروان شما را کشتیم و بر آنها نماز خواندیم و دفشان کردیم .
امام حسین: «أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ الطَّبْرَسِيُّ فِي الْإِحْتِجَاجِ عَنْ صَالِحِ بْنِ كَيْسَانَ أَنَّ
مُعَاوِيَةَ قَالَ لِلْحُسَيْنِ هَلْ بَلَغَكَ مَا صَنَعْنَا بِحُجْرِ بْنِ عَدِيٍّ - وَأَصْحَابِهِ شَيْعَةَ أَبِيكَ فَقَالَ × وَ
مَا صَنَعْتَ بِهِمْ قَالَ قَتَلْنَاهُمْ وَ كَفَّنَّاهُمْ وَ صَلَّيْنَا عَلَيْهِمْ فَضَحِكَ الْحُسَيْنُ ع - فَقَالَ خَصَمَكَ
الْقَوْمُ يَا مُعَاوِيَةَ - لَكِنَّا لَوْ قَتَلْنَا شَيْعَتَكَ مَا كَفَّنَّاهُمْ وَ لَا صَلَّيْنَا عَلَيْهِمْ وَ لَا قَبَرْنَاَهُمْ».^۲

اما اطفال: «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ زُرَّارَةَ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ الْحَلْبِيِّ
جَمِيعاً عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ × أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الصَّلَاةِ عَلَى الصَّبِيِّ مَتَى يُصَلَّى عَلَيْهِ قَالَ إِذَا عَقَلَ
الصَّلَاةَ قُلْتُ مَتَى تَجِبُ الصَّلَاةُ عَلَيْهِ فَقَالَ إِذَا كَانَ ابْنُ سِتِّ سِنِينَ وَ الصِّيَامُ إِذَا أَطَاقَهُ».^۳

عن ابن ابی عقیل: نماز بر غرض بالغ واجب نیست؛ زیرا نماز میت استغفار است و
دعا و غیر بالغ احتیاج به دعا ندارد.

موتقه عمار: «عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ عَمْرٍو بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُصَدِّقِ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ عَمَّارٍ
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ × أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْمَوْلُودِ مَا لَمْ يَجْرُ عَلَيْهِ الْقَلَمُ هَلْ يُصَلَّى عَلَيْهِ قَالَ لَا إِنَّمَا
الصَّلَاةُ عَلَى الرَّجُلِ وَالْمَرْأَةِ إِذَا جَرَى عَلَيْهِمَا الْقَلَمُ».^۴

و فيه: اصحاب از این روایت اعراض کرده اند و پیامبر بر ابراهیم فرزندش نماز

نخواند و فرمود: «وَأَمْرَتِي أَنْ لَا أُصَلِّيَ إِلَّا عَلَى مَنْ صَلَّى».^۵

ابن جنید (اسکافی) طفل اگر حياً متولد شد و مرد، باید بر او نماز خواند و برای

این مدعی به روایاتی استدلال نموده که معارض است به اخباری که دلالت دارد بر

وجوب صلوة بر طفل اذا بلغ ست سنين. بنابراین، روایاتی که ابن جنید (اسکافی)

^۱ . وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۱۳۳، باب ۳۷ من ابواب صلاة الجنائز.

^۲ . وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۵۱۵، باب ۱۸ من ابواب غسل الميت.

^۳ . وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۹۵، باب ۱۳ من ابواب صلاة الجنائز.

^۴ . وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۹۷، باب ۱۴ من ابواب صلاة الجنائز.

^۵ . وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۹۹، باب ۱۵ من ابواب صلاة الجنائز.

مورد استدلال قرار داده باید حمل بر استحباب شود یا حمل بر تقیه؛ زیرا امام باقر بر طفل سه ساله خود نماز خواند «کراهیه ان یقولوا ان الشیعة او بنی هاشم لا یصلون علی اصفالهم» و الا پیامبر^ص بر ابراهیم فرزندش که ۱۸ ماهه بود و از دنیا رفت نماز نخواند و امام امیرالمؤمنین^ع بر اطفال نماز نمی خواند.

درس سیصد و پنجاه و نهم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و لا يجوز على الكافر بأقسامه حتى المرتد فطرياً - أو ملياً مات بلا توبة

نماز بر پیکر کافر نباید خواند، حتی اگر مرتد فطری یا ملی باشد.
مرتد فطری (مسلمان بوده سپس کافر شده).

مرتد ملی (کافر بوده، سپس مسلمان شده، پس کافر شده).

خداوند در سوره توبه می فرماید: «وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى

قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ»^۱.

و موثقه عمار بن ابی عبدالله ×: «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنِ الْمُفِيدِ عَنِ الصَّدُوقِ عَنِ مُحَمَّدِ

بْنِ الْحَسَنِ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنِ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ

بْنِ فَضَّالٍ عَنِ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ عَنِ مُصَدِّقِ بْنِ صَدَقَةَ عَنِ عَمَّارِ بْنِ مُوسَى عَنِ أَبِي عَبْدِ

اللَّهِ × أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ النَّصْرَانِيِّ يَكُونُ فِي السَّفَرِ وَهُوَ مَعَ الْمُسْلِمِينَ فَيَمُوتُ قَالَ لَا يَغْسَلُهُ

مُسْلِمٌ وَلَا كَرَامَةٌ وَلَا يَدْفَنُهُ وَلَا يَقُومُ عَلَى قَبْرِهِ وَإِنْ كَانَ أَبَاهُ»^۲.

این روایت گرچه درباره نصرانی است، لکن فرقه های کفار را به اولویت شامل

می شود؛ زیرا نصرانی از جهت کفر و خیانت ذاتی از دیگر کفار کمتر است.

مرتد فطری و ملی و عدم جواز صلوة بر پیکر کافر

این جمله (مات بلا توبه) ممکن است مخصوص مرتد ملی باشد، مفهوم این

می شود که اگر مرتد ملی بدون توبه از دنیا بود نباید بر آن نماز خوان و اگر توبه کرد،
باید بر او نماز خواند.

اما مرتد فطری حتی اگر توبه کند، نباید بر پیکر او نماز خواند. لکن در مطهرات،

این بحث مطرح شد که آیا توبه مرتد فطری قبول می شود یا نه.

^۱. توبه / ۸۴.

^۲. وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۵۱۴، باب ۱۸ من ابواب غسل الميت.

مرحوم سید فرمودند: توبه‌اش قبول است (گرچه مشهور قائلند که قبول نمی‌شود) بنابراین، اگر توبه‌اش قبول می‌شود، باید بر پیکر او نماز خواند. ضمناً این آیه شریفه دلیل بر بطلان بعض اهل سنت است که می‌گویند کنار قبرها دعا خواندن شرک است؛ زیرا از آیه استفاده می‌شود، دعا کنار قبر، محبوب شرع بوده که خدا پیامبرش را نهی می‌کند که در کنار قبر منافقان نایست و...

شرط ایمان برای مصلی صلوٰة المیت

مسألة 1. يشترط في صحة الصلاة أن يكون المصلي مؤمناً و أن يكون مأذوناً من الولي على التفصيل الذي مر سابقاً فلا ت صح من غير إذنه جماعة كانت أو فرادی

آن کسی که بر پیکر میت نماز می‌خواند باید مؤمن باشد، پس نماز مخالف (یعنی نماز سنی بر میت) مقبول نیست به خاطر روایاتی که در این باره عمل مخالفین وارد شده است، چنان‌که در مقام امتثال، عمل مخالف قبول درگاه الهی نیست، کذا لک مجزی از واقع نیست.

در بعض روایات آمده است که خدای سبحان دوست ندارد عمل مخالف را، پس عمل او از جهت امتثال و اجزاء مقبول واقع نمی‌شود.

صلوة صبی ممیز

مسألة 2. الأقوى صحة صلاة الصبي المميز لكن في إجزائها عن المكلفين إشكال

گرچه عبادات صبی مشروعیت داشته باشد، لکن نمی‌توان گفت مجزی از واقع است؛

۱. زیرا ادله وجوب صلوٰة میت بر مکلفین اطلاق دارد (یعنی صبی انجام دهد و چه انجام ندهد).

۲. و بر فرض عدم اطلاق، قاعده اشتغال جاری می‌شود، پس نمی‌توان به عمل صبی اکتفا کرد.

الصلوة بعد الغسل و التکفین

مسألة 3. يشترط أن تك ون بعد الغسل و التکفین

درباره شهید وارد شده که «إذا أدرکه المسلمون و به رمق غسل و کفن و صَلَّى عليه و یدفن»^۱.

در امام روایات کفن بعد از غسل و صلوة بعد از کفن ذکر شده، معلوم می شود اموری است مترتبه و جایی ما ندیدیم که صلوة متقدم بر کفن ذکر شده باشد و استعاره می شود که دفن آخرین اعمال و صلوة قبل از دفن است، مگر فراموش بشود که در این صورت، صلوة بر قبر باید خوانده شود.

«مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَصْرٍ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ عَمَّارِ بْنِ مُوسَى قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ × مَا تَقُولُ فِي قَوْمٍ كَانُوا فِي سَفَرٍ لَهُمْ يَمْشُونَ عَلَيَّ سَاحِلَ الْبَحْرِ فَإِذَا هُمْ بِرَجُلٍ مَيِّتٍ عَرَبِيٍّ قَدْ لَفَظَهُ الْيَحْرُ وَ هُمْ عَرَاةٌ وَ لَيْسَ عَلَيَّ هُمْ إِلَّا إِزَارٌ - كَيْفَ يُصَلُّونَ عَلَيْهِ (وَ هُوَ عَرَبِيٌّ) - وَ لَيْسَ مَعَهُمْ فَضْلٌ تُؤْبَهُ يَكْفَنُونَهُ بِهِ - قَالَ يُحْفَرُ لَهُ وَ يُوَضَّعُ فِي لِحْدِهِ وَ يُوَضَّعُ اللَّيْنُ عَلَيَّ عَوْرَتِهِ فَتُسْتَرُ عَوْرَتُهُ بِاللَّيْنِ (وَ بِالْحَجَرِ) - ثُمَّ يُصَلَّى عَلَيْهِ ثُمَّ يُدْفَنُ قُلْتُ فَلَا يُصَلَّى عَلَيْهِ إِذَا دُفِنَ فَقَالَ لَا يُصَلَّى عَلَيَّ الْمَيِّتِ بَعْدَ مَا يُدْفَنُ وَ لَا يُصَلَّى عَلَيْهِ وَ هُوَ عَرَبِيٌّ حَتَّى تُوَارَى عَوْرَتُهُ»^۲.

تکفین انجام دهد، مجزی نیست و اگر خواند، باید اعاده کند؛ زیرا جهل در شبهات موضوعیه یا حکمی، حکم واقعی را تغییر نمی دهد و آنچه را آورده حکم ظاهری است و احکام ظاهریه مجزی از احکام واقعیه نیست و حدیث لا تعاد (در نماز میت) جاری نیست، چون رکوع و سجود ندارد.

^۱ . وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۵۰۶. باب ۱۴ من ابواب غسل المیت.

^۲ . وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۱۳۱، باب ۳۶ من ابواب صلاة الجنائز.

درس سیصد و شصتم

بسم الله الرحمن الرحيم

لا یصلی علی المیت بعد ما یدفن
مسألة 4. إذا لم یمكن الدفن لا یسقط سائر
الواجبات من الغسل و التکفین و الصلاة و
الحاصل کل ما یتعذر یسقط و کل ما یمكن یثبت
فلو وجد فی القلاة میت و لم یمكن غسله و لا
تکفینه و لا دفنه یصلی علیه و یخلى و إن أمکن
دفنه یدفن

در موثقه عمار آمده بود که امام × فرموده: «لَا يُصَلَّى عَلَى الْمَيِّتِ بَعْدَ مَا يُدْفَنُ».^۱
بنابراین، بعد که او را دفن کردند، نماز بر پیکر او جایز نیست، نماز میت باید قبل از
دفن باشد.

البته صلوة میت مشروط نیست به دفن بعد از آن تا در نتیجه، هرگاه دفن
حاصل نشد، نماز میت واجب نباشد به قاعده انتفای مشروط به انتفای شرط، بلکه
هرکدام از این واجبات، واجب مستقله ای است. بنابراین، اگر دفن، کفن، غسل و ...
ممکن نشد، باید بر پیکر او نماز خوانده شود.

کفایة قصد القربة فی الصلوة علی المیت
مسألة 5. یجوز أن یصلی علی المیت أشخاص
متعددون فرادی فی زمان واحد و کذا یجوز تعدد
الجماعة و ینوی کل منهم الوجوب ما لم یفرغ
منها أحد و إلا نوى بالبقية الاستحباب و لکن لا
یلزم قصد الوجوب و الاستحباب بل یکفی قصد
القربة مطلقاً

مرحوم سید می فرماید: افراد متعدد می توانند بر پیکر میت نماز بخوانند به قصد
وجوب، لکن اگر یکدوم از آن افراد نماز را تمام کرده، واجب (کفایی) انجام شده، بقیه
افراد نمی توانند قصد وجوب داشته باشند، باید قصد استحباب کنند. بله، اگر همه با
هم شروع کردند (بدون قصد جماعت) هرکدام می توانند قصد وجوب داشته باشند،

^۱. وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۱۳۱، باب ۳۶ من ابواب صلاة الجنائز.

اگر شک دارد که قبل از او، نماز دیگران تمام می شود یا نه؟ استصحاب عدم تحقق مسقط دارد، قبل از فارغ شدن از نماز، قصد وجوب یا استصحاب لازم نیست، بلکه قصد قربت کافی است، چون دلیل اطلاق دارد و اگر اطلاق نداشته باشیم، دلیل اصل داریم.

مسألة 6. قد مر سابقا أنه إذا وجد بعض المیت ...

در سابق گفته شد، اگر بعض میت را پیدا کردند که مشتمل بر قلب یا صدر باشد، باید بر آن نماز خوانده شود.

در مرسله برقی وارد شده از امام ×: «محمّد بن علی بن الحسین بإسنادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ أَنَّهُ سَأَلَ أَخَاهُ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ × عَنْ الرَّجُلِ يَأْكُلُهُ السَّبْعُ أَوْ الطَّيْرُ فَتَبَقِيَ عِظَامُهُ بِغَيْرِ لَحْمٍ كَيْفَ يُصْنَعُ بِهِ قَالَ يُغَسَّلُ وَيُكْفَنُ وَيُصَلَّى عَلَيْهِ وَيُدْفَنُ»^۱.

و در خبری (فلان سی و غیره آمده است.

«صَلَّى عَلَيَّ النَّصْفِ الَّذِي فِيهِ الْقَلْبُ»^۲.

و در مرفوعه بنظری: «يُصَلَّى عَلَى الْغُضُو الَّذِي فِيهِ الْقَلْبُ»^۳.

و اگر تکه تکه اعضا را پیدا کرد، اگر مجتمع باشند، یک نماز، اگر متفرق باشند و دارای استخوان، نماز باید تکرار بشود.

الاستیذان من الاولیاء للصلوة علی المیت

مسألة 8. إذا تعدد الأولیاء فی مرتبة واحدة وجب الاستیذان من الجميع علی الأحوط- و يجوز لكل منهم الصلاة من غیر الاستیذان عن الآخرین بل يجوز أن یقتدی بكل واحد منهم مع فرض أهلینهم جماعة.

اگر اولیای میت متعدد باشند (مانند پدر، جد و...) باید از جمیع استیذان کند علی الاحوط در تجهیز میت، اما خود اولیا، هرکدام می توانند نماز بر پیکر میت بخوانند، بلکه هرکدام می توانند نماز جماعت بخوانند، چون ولایت یک حق واحدی است که قائم به مجموع می باشد، ولایت حقوق متعدده نیست، بلکه یک حق است و لذا باید

^۱. وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۱۳۴، باب ۳۸ من ابواب صلاة الجنائز.

^۲. همان، ص ۱۳۷.

^۳. همان، ص ۱۳۸.

برای تجهيز ميت، مانند غسل و... صلوة اذن گرفت.

مسألة 9. إذا كان الولي امرأة يجوز لها المباشرة من غير فرق بين أن يكون الميت رجلاً أو امرأة و يجوز لها الإذن للغير كالرجل من غير فرق.

اگر زن، ولیّ ميت باشد، می تواند بر پیکر ميت نماز بخواند، گرچه ميت رجل باشد (چون مماثلت فقط در غسل شرط است) و می تواند به ديگران اذن دهد که نماز ميت را بخوانند؛ زیرا اطلاق ادله بهترين دليل است. ادله ای که می فرماید: «ان الميت يغسل و يكفن و يصلی عليه فيدفن».

در غسل دليل موجود است بر اعتبار مماثلت در غير غسل، روايت اطلاق دارد.

در صحيحه زراره آمده است: «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ الْعَيْاشِيِّ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ الْمُغْبِرَةِ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرَبِزٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ × قَالَ قُلْتُ الْمَرْأَةَ تَوُمُّ النِّسَاءَ قَالَ لَا إِلَّا عَلَى الْمَيِّتِ إِذَا لَمْ يَكُنْ أَحَدًا أَوْلَى مِنْهَا تَوُمُّ وَسَطَهُنَّ فِي الصَّفِّ مَعَهُنَّ فَتُكَبَّرُ وَيُكَبَّرُنَّ»^۱.

بنابراین، شرط صحت امامت زن در نماز ميت آن است که آن زن ولیّ ميت باشد.

و روايت ديگر خبر جابر: «عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ عَنْ عَمْرٍو بْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ × قَالَ إِذَا لَمْ يَحْضُرِ الرَّجُلُ تَقَدَّمَتِ امْرَأَةٌ وَسَطَهُنَّ وَقَامَ النِّسَاءُ عَنْ يَمِينِهَا وَشِمَالِهَا وَهِيَ وَسَطَهُنَّ تُكَبَّرُ حَتَّى تَفْرُغَ مِنَ الصَّلَاةِ»^۲.

مسألة 10. إذا أوصى الميت بأن يصلی عليه شخص معين فالظاهر وجوب إذن الولي له و الأحوط له الاستيذان من الولي و لا يسقط اعتبار إذنه بسبب الوصية و إن قلنا بنفوذها و وجوب العمل بها.

اگر ميت وصيت کرد که شخص معینی نماز ميت را بخواند، ظاهر آن است که

ولیّ باید به او اذن دهد.

و احوط آن است که آن شخص موصی له، از ولی اذن بگیرد و اعتبار اذن ولیّ، به

سبب وصيت ساقط نمی شود.

^۱. وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۱۱۷، باب ۲۵ من ابواب صلاة الجنائز.

^۲. وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۱۱۷، باب ۲۵ من ابواب صلاة الجنائز.

سؤال: آیا ولی می تواند موصی له را از صلوة بر میت منع کند؟

جواب: صحیح آن است که نمی تواند؛ زیرا کس نمی تواند وصیت را منع کند.

قال الله الحکیم: «فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»^۱.

إذا اوصی المیت للصلوة علیه

مرحوم سح فرمود: (و الأحوط له الاستیذان من الولی و لا یسقط اعتبار إذنه بسبب الوصیة).

فیه اشکال: اعتبار اذن ولی، در اموری است که او بتواند خودش عمل کند یا دستور دهد شخص دیگری عمل نماید و فرض ما آن است که میت در زمان حیات، شخصی را برای نماز معین کرده و در این صورت، اذن ولی اعتباری ندارد، مگر گفته شود جمله (لا یسقط) آن ناصبه در تقدیر دارد و در حقیقت، جمله اسمیه است، جمله اسمیه عطف شده به جهت سنخیت در معطوف و معطوف علیه و در نتیجه (احوط) بر سر هر دو جمله در می آید؛ یعنی احوط عدم سقوط اعتبار اذن ولی می باشد. بنابراین، فتوی نیست، بلکه احتیاط است.

یستحب اتیان صلوة جماعة

مسألة 11. یستحب إتیان الصلاة جماعة

نماز میت را می توان به جماعت خواند:

۱. چون سیره ائمه و متشرعه چنین بوده که به جماعت بر میت نماز می خوانده اند.
 ۲. اخباری که در رابطه با احکام صلوة میت وارد شده که اگر بعد از تکبیر اولی امام را درک نمود، خودش دعا را بخواند و ...
- و اخباری که در فضیلت جماعت وارد شده، مانحن فیه را شامل نمی شود؛ زیرا لا صلوة الا بطهور و نماز میت نه طهور دارد و نه رکوع و سجود. پس در حقیقت یک دعای مخصوصی است.

یستحب إتیان الصلاة جماعة

و الأحوط بل الأظهر اعتبار اجتماع شرائط الإمامة فیه من البلوغ و العقل و الإیمان و

^۱. بقره/ ۱۸۱.

العدالة و كونه رجلا للرجال و أن لا يكون ولد
زنا بل الأحوط اجتماع شرائط الجماعة أيضا من
عدم الحائل و عدم علو مكان الإمام و عدم كونه
جالسا مع قيام المأمومين و عدم البعد بين
المأمومين و الإمام و بعضهم مع بعض

ایمان یکی از شرایط امام جماعت است در نماز جماعت بر میت؛ زیرا عمل
مخالف باطل و غیر مقبول است.

و سید بحر العلوم فرموده: در نماز میت غیر از شرط ایمان، بقیه آنها شرط نیست.

فیه: نماز صبی بر میت که واجب نیست، چطور اقتدا به او جایز باشد؟

اما عدالت، شرط نیست، به خاطر اطلاق روایات صلوة الجنائز و روایات ناهیه

که می فرماید: «لا صلوة خلف من لا یوثق بدینہ»^۱ نماز را می فرماید.

و نماز میت در حقیقت دعا است نه نماز و لذا شروط نماز در آن معتبر نیست.

مقرر: سید محمد رضا دیباجی

تأیید و تنظیم رحیمی

سال تحصیلی ۱۳۹۳/۹۴

۱. وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۳۰۸، باب ۱۰ من ابواب صلوة الجماعة.